

ضرورت اتحاد روح و جسم

آخرین پیام خانم لی

شنبه سیزدهم ماه مارس دوهزار و ده، مراسم سانگ هوا برای خانم "چانگیا لی"، از یک خانواده برکت گرفته‌ی هزار و هشت زوج، در یکی از شهرهای آمریکا برگزار شد. این خانم چند روز قبل از آن در سن پنجاه و نه سالگی بطور ناگهانی به دنیای روح رفت. تمامی اعضای خانواده‌اش ناباورانه در ناراحتی بودند. فرزندانش در حین جمع و جور کردن وسایلش، دستنوشته‌ای از او پیدا کردند که چند روز قبل از مرگش نوشته شده بود. متن این پیام به شرح زیر است:

من روز نهم ژانویه سال دوهزار و ده (براساس تقویم قمری) سرانجام پذیرفتم تا به خاطر بیماری آپلاستیک کم خونی در بیمارستان هایلند در اوکلند بستری شوم. این یک نوع بیماری نادر بود که علت این جور بیماری‌ها هم بطور معمول ناشناخته است. شب آن روز بروی من شیمی درمانی انجام شد. پس از آن بود که احساس گیجی به من دست داد و احساس کردم که همه چیز در اطراف من بصورت سه بعدی بسوی من می‌آمدند. در همین وضعیت بود که زنی سفید پوش با چهرای سیاه را دیدم که کنار در اطاق ایستاده بود، یک کیف دستی سفید در دستش بود و من فقط می‌توانستم نیمی از بدن او را ببینم. ناگهان او را در برابر خودم دیدم و احساس کردم که آمده بود تا روح مرا داخل آن کیف گذاشته و برود.

آن شب وحشت خاصی به من دست داده بود و من درباره‌ی تمامی زندگی‌ام دعا و توبه می‌کردم. همینطور که به خواب می‌رفتم، بخشهای از دنیای روح را مشاهده کردم. ما بر روی زمین احساساتمون رو خفه می‌کنیم. گاه موارد وقتیکه نسبت به چیزی یا کسی عصبانی شده یا احساس نفرت می‌کنیم، آن احساسات را در خود خفه می‌کنیم بگونه‌ای که در عمل نشان داده نشوند. اما در دنیای روح راهی برای سرپوشی احساسات وجود ندارد. وقتیکه عصبانی می‌شوی، برآستی از شدت عصبانیت دیوانه می‌شوی. اگر می‌خواهی به چیزی یا کسی ضربه بزنی، در آن واحد انجام شده، اگر می‌خواهی چیزی بگویی، در همان لحظه عنوان شده، اگر احساس میکنی می‌خواهی کسی را بکشی، در همان لحظه انجام داده‌ای، اگر می‌خواهی به کسی فحش و ناسزا بگویی، در همان لحظه گفته‌ای، وقتیکه در مورد چیزی می‌اندیشی، در همان لحظه انجام داده‌ای، و وقتی هم که شروع کردی دیگر توفقی وجود ندارد.

اندیشه به عمل مبدل شده و احساسات فوراً آشکار می‌شوند. اکنون می‌دیدم که چرا والدین راستین درباره‌ی اتحاد روح و جسم به ما تعلیم داده‌اند. دیدن رنج و عذاب افراد فاقد اتحاد روح و جسم بسیار دردناک بود.

بنظر می‌رسد که بر روی زمین متوقف کردن احساسات یک مزیت شمرده می‌شود. اما در دنیای روح از آنجاییکه هیچ نوع توفقی وجود ندارد، برای کسانی که روح و جسم متحدی ندارند، شرایط بسیار دردناک است. من فکر می‌کردم که با ایمان داشتن به والدین راستین به بهشت خواهم رفت، اما در آنجا آموختم که چرا باید از آن زندگی برخوردار باشم که در آن روح و جسم متحد شده باشند.

من همچنین فکر می‌کردم که با دریافت برکت ازدواج گناه اصیل من بخشوده شده و همه چیز در زندگی‌ام درست خواهند شد. اما روزها، ماهها و سالها سپری شده بود و من در اجرای اصول حقیقت در زندگی‌ام همچنان ناتوان باقی مانده بودم. والدین راستین متوجه شده بودند که چه چیزی خدا را نگران می‌کند، یا چه چیزی خدا را خوشحال و چه چیزی او را ناراحت می‌کند، به همین خاطر آنها تمامی زندگیشان را برای حل مشکلات مداوم و دادن خوشحالی به خدا سپری کرده بودند.

مشکل این است که روح و جسم من متحد نیستند. من احساساتم را بطور بیرونی کنترل می‌کردم، منتهی بشکل درونی و در فکر همه چیز را انجام می‌دادم، ناراحت می‌شدم، تندخویی می‌کردم، داد و قال می‌کردم، فحش و ناسزا می‌گفتم، نفرت می‌ورزیدم و دیگران را به قتل می‌رساندم. من در فکر و ذهنم همه کار انجام داده‌ام. این فکر و ذهن سقوط کرده‌ی من بود. ما عنوان می‌کنیم خدا نقطه‌ی مرکزی است، در این صورت چه چیزهایی باید متمرکز بر خدا قرار گیرند؟ همه چیز، از غذا خوردن گرفته تا کار کردن و آموزش دادن فرزندان و ایمان و اعتقادات ما، همه چیز باید متمرکز بر خدا باشند. بدون چنین چیزی، در واقع ما کاری انجام نداده‌ایم. برآستی هیچ چیزی به اندازه‌ی زیستن متمرکز بر خدا اهمیت ندارد. فرد تنها به خاطر ایمان به خدا به بهشت نخواهد رفت. من متوجه آن چیزی شدم که باید برایش توبه کنم. لطفاً روح و جسم خود را متحد کنید. من تازه متوجه شدم آنچه که والدین راستین در این مورد آموزش می‌دهند یعنی "یک زندگی همراه با اتحاد روح و جسم" واقعاً کلام زندگی است و من دوباره و دوباره توبه می‌کنم.